

کاپیتالیسم و بی‌قراری جهان

نوشته امیرحسین فرزانه

ساختار روحی و رفتاری بشر تماماً ذاتی و ارثی (ژنتیک) نیست. جامعه‌های که بشر در دامن آن زندگی می‌کند متکفل قسمت مهمی از این ساختار است. از قضا آنچه از خلقت بشر هم که ذاتی اوست، کما بیش از روابط ساختاری جامعه متأثر می‌گردد و صورت حالش تغییر می‌پذیرد. هر جامعه‌ای تاریخی دارد و طی آن با سایر جوامع درمی‌آمیزد، بنابراین جوامع بشری و بشر هر دو محصول تاریخند. به قول عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ معتبر جهانگشا «مردم پیشتر از آنچه شبیه خاندان خود باشند شبیه زمانه خویشند». می‌توان پذیرفت نظریه میچورین زیست‌شناس مشهور روسیه در باب ارثی بودن صفات اکتسابی در جامعه بشری نیز مصداق دارد. اگر پر دور نیرویم و همین دوستان و پنجاه ساله حاکمیت نظام سرمایه‌داری را در نظر آوریم می‌بینیم با وجود تفاوت‌های بارزی که ملل یا یکدیگر دارند، هر یک بنحوی از انحاء چیزی از خصوصیات فرهنگی این نظام کسب کرده و با طریقه زندگی خود آمیخته و روحیات خود را با این آمیختگی وفق داده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده است. با آن که استعمار از میان رفته ولی آثار ناسازگار آن هنوز در جای‌جای ساختار جوامع و اذهان ملل و مردم مستعمره سابق مشهود است. بی‌قراری امروز از گذشته هم ارث می‌برد. بدون مطالعه و بررسی حوادث نیمه اول قرن حاضر بدرستی نمی‌توان به عبل و مصدر بی‌قراریهای دنیا و سرگشتگی‌های فعلی مردم جهان پی برد. آنچه درین باب نوشته شده بیشتر متأثر از علایق ایده‌تولوژیک و طبقاتی بوده و در نتیجه بسیاری واقعات ناگفته مانده یا بازگفته شده است.

مروری هر چند به اختصار بر وقایع این دوران واجب و آموزنده است. شدت گرفتن اختلافات بین کشورهای کاپیتالیستی و تناقضات ذاتی حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری شعله جنگ جهانی اول را برافروخت. مهمترین عواقب این جنگ بر خلاف انتظار بانیان آن، دو چیز بود. یکی تأسیس نظام دیکتاتوری پرولتاریا یا بلشویکی در روسیه بود که مستقیماً با منافع و مصالح سرمایه‌داری معارض بود و دیگری سربرآوردن فاشیسم هیتلری (Fascism) نظام

راست افراطی سرمایه‌داری است که دیکتاتوری ناسیونالیستی جنگ‌طلبانه اساس ایده‌تولوژی آن را تشکیل می‌دهد. در آلمان که مدعی تقسیم مجدد جهان بود. جنگ جهانی دوم در نتیجه سیاست‌ها و محاسبات استراتژیک به کلی خطا و محیلاته پیش‌کسوتان کاپیتالیسم جهت بر زمین زدن نظام بلشویکی و تضعیف فاشیسم آلمان آغاز شد که نیت و انتظار آنان جامه عمل نپوشید و کشورشورها از جنگ فاتح و سرفراز بیرون آمد و با اقماری از ممالک اروپای شرقی و مرکزی به پایه ابرقدرتی رسید. بنده فاصله بیست ساله بین دو جنگ جهانی را نخستین دوره جنگ سرد می‌دانم و فاصله چهل و شش ساله بین پایان جنگ جهانی دوم و تجزیه کشور جماهیر شوروی را دومین جنگ سرد. چون جنگ سرد بر روی کاپیتالیسم و کمونیسم مبتنی است و نظام کمونیستی مخصوصاً محصول اوضاع روسیه در همان



امیرحسین فرزانه

بیست سال نخست قرن بیستم است بحاجت نگاه کوتاهی به این اوضاع بیندازیم.

جنگ جهانی اول «انقلاب» بلشویکی را ممکن گردانید و مارکسیسم روسی را بر اریکه قدرت نشاند. این جنگ بدنبال یک دوره طولانی صلح مسلح و رقابت‌های استعماری و تشدید تناقضات سرمایه‌داری آغاز شد و چهار سال طول کشید. زمامداران دول معظم از مستفقین و مستخدمین ضمن آماده شدن برای جنگ کمترین توجهی به آنچه در روسیه می‌گذشت نکردند. روسیه از حیث جمعیت و وسعت خاک بزرگترین کشور اروپایی بود. اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم روسیه در آتش فقر و عسکریان می‌سوخت و تزار برغم شدت عملی که به خرج می‌داد از عهده خاموش کردن آتش نارضایتی‌های عمومی برنمی‌آمد. مردم علیه حکومت ظلم و استبداد

تزاریسیم برخاسته بودند. این وقایع به انقلاب ۱۹۰۵ منجر شد. درین سال در سر تا سر روسیه کلیه کارگران دست به اعتصاب زدند دولت به وسیله تیرباران کردن و توقیف و تبعید سرده‌های کارگران و کشتار و آزار یهودیان و طبقه دانشمندان، با اعتصاب مقابله می‌نمود... شورش حتی به بحریه و قسمتی از قشون سرایت کرد. وقایع عمده این قسمت شورش جهازات جنگی دریای سیاه و کشتی زره‌پوش پوتمکین Potemkin و طغیان پادگان کروونشتاد می‌باشد... نیکلای دوم در ۱۹۰۷ بالاخره روش قطعی خود را در بیانات ذیل آشکار ساخت «چون قدرت مطلقه سلطنت را خداوند به ما عطا فرموده است ما فقط در پیشگاه وی مسؤول مقدرات مملکت روس خواهیم بود» (به نقل از تاریخ عمومی عالم تألیف آلبرماله. ترجمه دکتر حسین فرهودی)

انگلیس و فرانسه متفق روسیه شده بودند اما به علت تضاد منافع استعماری در عین حال به چشم یک رقیب به آن می‌نگریستند و شاید آشفتنگی داخلی روسیه را تشدید هم می‌کردند.

آنها هم ضعف روسیه را می‌خواستند و هم متحدی قوی! و این فقره تناقض و ناپیایی سیاسی برایشان سرانجامی نامیمون داشت. کاپیتالیسم مطیع سیر و نوسان اقتصاد است و از آنجا که جهت این سیر و نوسان نامعلوم است از شناخت آینده در می‌ماند و به ناچار فرصت موجود را در می‌یابد و برایش سیاست و فرضیه جعل می‌کند و به خطا آن فرضیه را به آینده تعمیم می‌دهد. اینست دلیل عمده نزدیک‌بینی کاپیتالیسم.

اگر آدم اسمیت می‌دانست اقتصاد ساده از به چه اقتصاد مخرب جهانی بدل خواهد گشت و با چه فشاری تسمه از گردن بنی‌آدم خواهد کشید، هسکاگه بفکر تصنیف کتاب ثروت ملل نمی‌افتاد. مطلب را پیگیری کنیم: جنگ آغاز شده بود و روسیه برای نگاهداری مواضع جنگی خود از قدرت کافی برخوردار نبود. برغم تبلیغات ناسیونالیستی، مردم از جنگ که جز فلاکت بار نمی‌آورد روی گردان بودند و تزار را برای حفظ موقع حکومتش مقصر می‌شناختند. در آن اوضاع انواع احزاب از چپ و راست از دموکراتیک و سوسیالیست و بلشویک و منشویک به بحث و جدل‌های تنوریک و

ایده نولوژیک سرگرم بودند و هر یک راهی برای رهایی از مخمصه نشان می داد. اما در وراء بحث‌ها مسأله اسامی و کلیدی آن بود که کدام دسته بهتر از دل مردم سخن می گوید و زودتر از عهده تأمین خواسته‌های عموم برمی آید. شعار بلشویک‌ها بیشتر و زودتر به دلها می نشست. آنها واگذاری زمین به رعایا (موزیک‌ها) و محو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و قیام علیه سرمایه‌داری و تأسیس نظام حاکمیت زحمتکشان بنام دیکتاتوری پرولتاریا را وعده می دادند. بگذریم از اینکه لغو مالکیت خصوصی به معنای قطع خودسرانه یکی از حیاتی‌ترین ارتباطات و اجزاء ساختمانی جامعه است و فرجام شومی دارد و زحمتکشان هم از عاقبت واگذاری زمین بی‌خبر بسودند ولی در آن گسیرو دار، آن وعده‌ها بس دلنشین‌تر از آن می نمود که بحث‌های آکادمیک از جاذبیتش بکاهد یا پلیس تزاری بتواند آرایش را خفه کند. آلمانها جبهه روسیه را درهم شکستند و قشون تزاری را بفرار واداشتند. تزاریسم اعتبارش را از دست داده بود. مردم در مانده از جنگ به بلشویک‌ها که وعده صلح می دادند متمایل شدند. بلشویک‌ها از برای تأسیس نظام دلخواه خود انعقاد صلح را بهر قیمت که باشد و جبهه نظر کردند و با همین مقدمات در نوامبر ۱۹۱۷ به حکومت دست

سوسیالیست) را پایه گذارده بود و با فراز و نشیب‌هایی به پیشش می‌راند. هیتلر نقشه‌ها و عقایدش را آشکارا در کتابی که به نام «نبرد من» نوشته بود شرح می‌دهد.

به اعتقاد او «اگر آلمان می‌خواست در اروپا زمین بدمت آورد این خاک را تنها در اراضی روسیه می‌توانست بگیرد... ما ناسیونال سوسیالیست‌ها کار را از همانجا آغاز می‌کنیم که شش قرن پیش از دست هشته بودیم. ما حرکت بی‌پایان آلمان را به جانب جنوب و غرب اروپا متوقف می‌سازیم و تسوخته خویش را به سرزمینی که شرق اروپا جا دارد معطوف می‌داریم. اگر امروز از خاک اروپا سخن می‌گویم در درجه اول باید تنها روسیه و ممالک کوچک همطراز او را در نظر داشته باشیم...» (از کتاب ظهور و سقوط رایش سوم - ویلیام شاپرر - ترجمه ابوطالب صارمی). غرب با اطلاع از درجه نفرت هیتلر از نژاد اسلاو و کمونیسم و وسوسه او به تسخیر خاک شوروی، مصمم شد با ممانعت در قبال توقاتش، نظر او را متوجه شرق نماید و بدست او کمونیسم را ساقط و رایش سوم را تا حد امکان تضعیف کند. در سال ۱۹۲۹ بحران عظیم و خانه‌برانداز اقتصادی دنیای سرمایه‌داری را در کام خود فرو برد و کاپیتالیسم را کاسد کرد. بلای بیکاری و فقر بیداد می‌کرد. بخت مردم وارون شده بود. گویی مردم زمانه از درون و در زرفسای قسرون به سراغ حکیم انوری رفته و با او همزیان شده بودند.

گوتیا تا آسمان را رسم دوران آمده است
داده اندی فتنه را قطعی، بلا را محوری!!
گر بگرداند بیهلو هفت کشور مر سرا
یک دم از مهتر نگوید کز کد امین کشوری!!

ازین سفره نکبت‌بار بیکاری، شش میلیون نفرش سهم آلمان شده بود. اما هیتلر که مدعی احیای افتخارات پیشین رایش و سروری نژاد برتر آریایی بود از همه این تلخ‌کامیها سود برد و سرانجام توانست در سال ۱۹۳۳ حکومت آلمان را قبضه کند و به کسوت صدارت عظمی درآید. او مقدمتاً به فسخ تعهدات پیمان ورسای پرداخت و ممانعت و سهل‌انگاری دو کشور معظم انگلیس و فرانسه هم اجرای نقشه‌های او را تسهیل می‌کرد. انعقاد فرزند در پانی با انگلستان که بر قدرت دریائی آلمان می‌افزود و اشغال ناحیه غیرنظامی «راینلند» از جمله این مقدمات بود. شاپرر

به هر تقدیر دو سیستم متضاد اقتصادی و ایده نولوژیکی رو در روی هم قرار گرفتند و شالده یک جنگ سرد بیست ساله را ریختند و استوار ساختند. از لحاظ تاریخی این دوره جنگ سرد شاید نظیر نداشته باشد. حوادثی که درین مدت اتفاق افتاد چنان بر بی‌قراریها و بی‌ثباتیها افزود که زمینه را برای آغاز مصیبت‌بار یک جنگ جهانی دیگر فراهم آورد، جنگی که در کارزارش تمام معیارهای انسانی بکلی فراموش



تصویری مونتاز شده و نمادین از تغییر ناپذیری باورهای کارچرخانان امور جهان. اصل عکس مربوط به کنفرانس تهران است که در آن سران وقت شوروی (سابق) - آمریکا و انگلیس (یعنی استالین - روزولت و چرچیل) جهان را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند. آن زمان آغاز دوره دوم جنگ سرد بود. اینک جای آن رهبران را پلستین - کلیتون و میجر گرفته‌اند، با این تفاوت که هم اقتصاد کمونیستی به بن بست رسیده است و هم اقتصاد کاپیتالیستی.

شد و بشر به مرتبه‌ای بس پست‌تر از پایه حیوان تنزل یافت.

اندیشه‌های هیتلر و بحران سال ۱۹۲۹

کاپیتالیسم از درک واقعیات ناتوان است. همو که با چشم بسته به بلشویکها مجال تأسیس یک نظام کمونیستی داده بود حال برای جبران مافات با همان چشم بسته مترصد فرصتی بود که سرکوبش کند و نامش را از صفحه تاریخ بزدايد. آلمان شکست خورده این فرصت را پیش آورد. آلمان به پرداخت غرامت سنگین جنگی و از دست دادن بخشی از خاک خود محکوم شده بود. جبران این شکست و خواری، خیار خسار اندیشه مردم آلمان و خصوصاً نظامیان و ژنرال‌هایی مانند لودندرف بود. نقشه جبران شکست از آستین سر جوخه گمنام سابق بنام هیتلر درآمد. همو بود که حزب فاشیستی نازی (ناسیونال

یافتند و در مارس ۱۹۱۸ در برست لیتوفسک با آلمان معاهده صلحی که متضمن تجزیه امپراطوری بود بستند. به گفته آلبرماله، آلمان در پیشرفت بلشویزم چندان بی‌مداخله نبود. این هم دلیلی دیگر بر نزدیک بینی و جهل سیاسی یک دولت سرمایه‌داری. متفقین پس از خاتمه جنگ به هوش آمدند و متوجه خطر کمونیسم شدند. در روسیه جنگ داخلی راه انداختند اما دیر شده بود. کمونیستها جنگ داخلی را بردند و حکومت پرولتاریا تثبیت شد. جنگ جهانی اول بر میلع ناراضیها افزود و قوه اقتصادی دول متحارب را تحلیل برد و پایه‌های استعمار را لرزاند و مهمتر از همه اینها، راه را برای تأسیس یک نظام سوسیالیستی ضد سرمایه‌داری هموار ساخت. لنین پایه گذار حکومت جماهیر شوروی سوسیالیستی راست می‌گفت که سرمایه‌داری بر ضد خودش عمل می‌کند.

می‌نویسد مارشال یودل در نورمبرگ گواهی داد «با توجه به وضعی که ما در آن قرار داشتیم ارتش متفوق فرانسه می‌توانست ما را درهم شکنند» شایرر اضافه می‌کند «ارتش فرانسه می‌توانست چنین کند و اگر دست باین کار می‌زد ماجرای هیتلر به تحقیق پایان می‌یافت و پس از آن ممکن بود تاریخ مسیری سخت دیگرگونه و روشن‌تر از راهی که پیموده بود پیش گیرد زیرا دیکتاتور قادر نبود از یک چنین شکستی جان بدر برد. خود هیتلر این نکته را کاملاً اذعان کرد و بعدها گفت عقب‌نشینی ما مسلماً موجب سقوط ما می‌شد...» چرچیل در خاطرات خود در همین خصوص می‌نویسد «... فلاندن به نمایندگان انگلیس گفت تمام دنیا و بخصوص دول کوچک نگاه خود را به انگلیس دوخته‌اند. اگر بریتانیای کبیر تصمیم ب حرکت بگیرد در رأس ممالک اروپا قرار خواهد گرفت. اگر آلمان را هم اکنون متوقف نکنیم کار تمام است... در مقابل اظهارات نخست فرانسه لرد لوتیان پاسخ داده بود، ازین حرف‌ها که بگذریم آلمانها جز این که وارد سرسرای خانه خود شده باشند کاری نکرده‌اند!... نخست‌وزیر انگلیس در پاسخ به نخست‌وزیر فرانسه گفته بود: که اگر پیشنهاد شما یک درصد هم موجب بروز جنگ شود من به خود حق نمی‌دهم که انگلیس را وارد معرکه کنم...» (از کتاب خاطرات چرچیل- ترجمه تورج فرازمنند). آلمان کار خود را کرد و فرانسه هم از جا تکان نخورد. کامیابی هیتلر در همان مقدمه کار بر جسارتش افزود و موقعش را نزد ژنرال‌ها استوارتر کرد. هیتلر در پیش درآمد الحاق اتریش به آلمان Anschluss باز از همان رویه نمایشات دول انگلیس و فرانسه که طلا به دار حفظ دموکراسی سرمایه‌داری بودند برخوردار شد. شایرر می‌گوید «... درین لحظه خطیر بریتانیای کبیر و فرانسه و جامعه ملل برای جلوگیری از تجاوز آلمان به یک کشور صلح‌جوی همسایه چه روشی اتخاذ کرده بودند؟

هیچ! نوبت به چکسلواکی آن کشور دموکرات پیشرفته صنعتی رسید. هیتلر با تجربه‌ای که از مامشات غرب اندوخته بود پروا نکرد و طبل اشغال بخش آلمان‌نشین چکسلواکی را به صدا درآورد. ژنرالها مطمئن بودند در صورت مخالفت غرب و بروز جنگ، آلمان از پا درخواهد آمد. اما فرانسه و بریتانیا بدون حضور دولت شوروی باین نگرانی خاتمه دادند و در کنفرانس ۲۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ مونیخ هیتلر را مطمئن ساختند که به شرطی که دامنه جاه‌طلبی‌هایش را به همین جا محدود کند دستش در تجاوز به این کشور باز خواهد بود. شایرر می‌نویسد «هندرسن سفیر انگلیس بعداً بیاد آورد که در هیچ مرحله‌ای از مذاکرات کسی به هیچان نیامد هیچ کس بر جلسه ریاست نمی‌کرد... نخست‌وزیر انگلستان و نخست‌وزیر فرانسه در ابراز موافقت با هیتلر بریکدیگر سبقت می‌جستند...»

چنین بود حال و هوای کنفرانس مونیخ و موضع دموکراسی در قبال تجاوز فاشیسم! شایرر در پایان بحث خود سوال بسیار مهمی را مطرح می‌کند و آن را بلاجواب می‌گذارد. او می‌گوید «اگر مطابق گفته‌های ژنرال‌های آلمانی ارتش هیتلر فاقد وسایل نفوذ در استحکامات بود و مقاومت نیروهای آلمان در برابر نیروهای فایق فرانسوی در غسرب از لحاظ نظامی غیرممکن بود و اگر در میان ژنرال‌های آلمانی چندان نارضائی وجود داشت که رئیس ستاد ارتش برای اجتناب از یک جنگ نافرجام حاضر به ساقط کردن پیشوا بود پس چرا

ستادهای فرانسه و بریتانیا ازین موضوع بی‌خبر بودند! و اگر خبیر داشتند چگونه ممکن بود که سران دولتهای بریتانیا و فرانسه ناگزیر از رفتن به مونیخ و قدا کردن قسمت زیادی از مصالح جهانی ملت‌های خود شوند؟ در جستجوی این پرسش‌ها به یکی از اسرار کنفرانس برمی‌خوریم که هنوز روشن نشده است. حتی چرچیل با علاقه مفراطی به امور نظامی در خاطرات خود کمتر به این موضوع اشاره می‌کند... تصورناپذیر است که ستادهای بریتانیا و فرانسه و دولتهای آن دو کشور از مخالفت ستاد ارتش آلمان با یک جنگ اروپایی بی‌خبر بوده باشند.

از شایرر ظاهراً بعید می‌نماید که با شرح مفصلی که از مامشاتهای غرب در قبال تجاوزکارهای آلمان داده و به بدگمانی‌های شوروی ازین میدان دادن‌ها کاملاً واقف بوده است آنگاه نتیجه گیری از بحث بسیار روشن خود را به اسرار نامکشوف کنفرانس مونیخ و سکوت چرچیل در ماجرا حواله دهد. اما حقیقت امر اینست که او نمی‌خواهد غرب را برنجاند و گناه سرمایه‌داری را در بروز جنگ بشوید. به طریق اولی از چرچیل هم نباید انتظار داشت که لب به سخن بگشاید و پرده از سیاستهای فریبکارانه کاپیتالیسم بردارد.



کارانه بار

حمل و نقل بین‌المللی

حمل و نقل کالاهای صادراتی- وارداتی

و ترانزیت به کلیه نقاط جهان

و بالعکس

نشانی: تهران، میدان ونگ، خیابان برزیل، خیابان نیلو، بلاک ۱۴
تلفن: ۸۷۸۹۲۲۲-۳، ۸۷۸۸۶۰۷-۷ فاکس: ۸۷۸۸۶۰۷

مبلمان لوسترو لوازم خانگی

در محل دائمی نمایشگاههای تهران را در سالن آلمان گرامی می‌دارد.
زمان: ۱۹ الی ۲۳ آذرماه
ساعت: ۹ صبح الی ۵ بعدازظهر

تلفن دفتر روابط عمومی آذین جهت اطلاعات بیشتر
۸۳۲۲۰۴
۸۳۲۲۰۴



مدیریت و کارکنان صنایع چوب

مقدم بازدیدکنندگان از نمایشگاه تخصصی، صادراتی

کنفرانس مونیخ آخرین گام را در برافروختن جنگ جهانی دوم برداشت. تاریخ گواه این واقعیت است.

اسنلین در ۱۰ مارس ۱۹۳۹ نطق مفصلی در جلسه هیجدهمین کنگره حزب کمونیست ایراد کرد. او ضمن نطقش گفت «... ضعف دولتهای دموکراتیک ازین موضوع آشکار است که آنها اصل امنیت دسته جمعی را رها کرده و به سیاست بی طرفی و عدم مداخله گراییده اند. در زیر این سیاست میل به متوجه ساختن کشورهای متجاوز به قربانیان دیگر نهفته است. آنها آلمان را بیشتر رو به شرق می رانند و به آنها

وعده می دهند که در آن سو طعمه آسانتر بدست می آید و می گویند: شما با بلشویک ها جنگ را آغاز کنید بقیه کارها خود بخود روبراه خواهد شد. این بسیار به تحریک شبیه است. گویی مقصود برانگیختن خشم شوروی بر آلمان است... و براه انداختن کشمکش با آلمان بدون دلایل آشکار... شوروی اتحاد با غرب را ناممکن دید و در پی همکاری با فاشیسم برآمد. اما شوروی آن جامعه کثیرالمسله در آن ایام روزگار سختی را می گذرانید. برغم تبلیغات فراوانی که درباره کامیابی های برنامه های پنجساله می کردند، اقتصاد کشور وضع نابسامانی داشت و نارسایی عمومی حکمفرما بود.

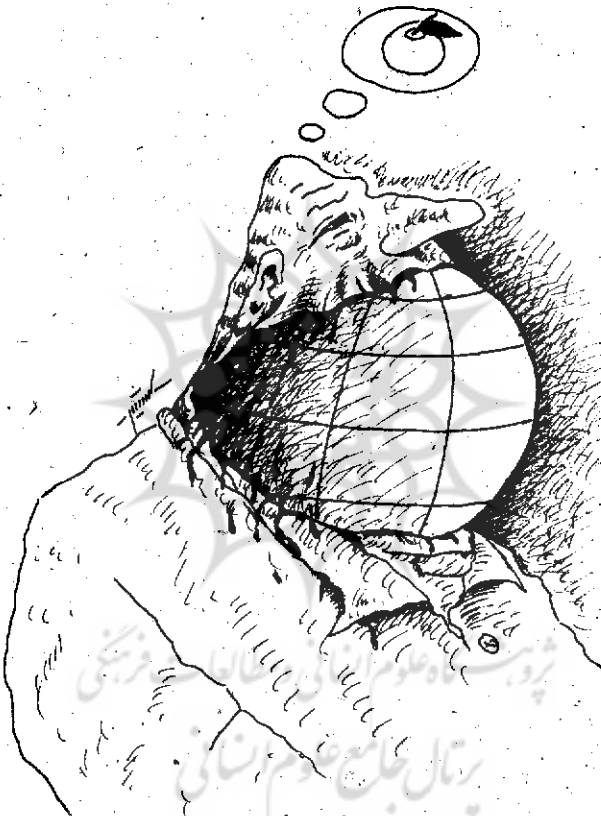
اگر جنگ پیش نمی آمد و دوران صلح ادامه می یافت اصلاً بعید بل غیر ممکن می نمود که شوروی به یک دولت مقتدر درجه اول و به یک ابرقدرت دنیایی بدل گردد و زمینه را برای نابودی نظام استعماری مساعد نماید، نظامی که جهت حفظش کوشش ها نموده بودند.

هیتلر بر خلاف تصور باطل غرب از همان ابتدای جنگ، غرب را عرصه تاخت و تاز خود کرد و پس از فراغت از اروپا متوجه فضای حیاتی Lebensraum شرق یعنی شوروی شد. هجوم سراسری و بس مقتدرانه آلمان به شوروی به شکست متجاوز و پیروزی شوروی منجر شد.

علت پیروزی شوروی

در این موضع باید قدری تأمل کرد. چگونه ممکن شد که کشور عقب مانده شوروی از عهده دفع متجاوزی که زرادخانه اروپا را در اختیار داشت برآید؟ مفسران و صاحب نظران تاریخ و از جمله شایبر چنین استدلال می کنند که هیتلر در حمله به شوروی تأخیر کرد و اتفاقاً قهر طبیعت و شدت گرفتن بی سابقه سرما

و نامساعد شدن جاده ها مانع از ادامه حرکت آلمانها در جبهه مرکزی جنگ گردید. از همانجا ورقها برگشت. گویی برای حرکت قوای هیتلری قرار بود که طبیعت مساعدت کند و جاده ها مرتب شده باشد. وضع هوا و جاده ها برای هر دو طرف محاربت یکسان بود. اگر تانک آلمانی از حرکت بازمی ماند تانک روسی هم از جا حرکت نمی کرد. این استدلال نادرست است. علت پیروزی شوروی را باید در جای دیگری جستجو کرد. بنده وجه تئوریک اخلاق و جامعه را در مقاله ای که در شماره ۶۵ همین مجله درج شده بود باز نمودم و



تصریح کردم که سازگاری ساختاری و ارتباطی جامعه همان مفهوم اخلاق است و تحقق این سازگاری یا اخلاق انسان و انسانس جامعه را استوار می سازد و بازآوری اجتماعی Social productivity را ترقی می دهد و طایر ارزش ها و علایق و استعداد های فردی و اجتماعی را پررسته می نماید. با عنایت به این معنی آشکار بود که جامعه و کشور شورواها با ساختار ناسازگارش فاقد استحکام است و نمی تواند در مقابل هجوم هوسلناک فاشیسم تاب مقاومت بیاورد. شکست های عظیم و پیاپی مرحله نخست جنگ از

همین ناسازگاری های درونی و فقدان علاقه ها و ارزش های فردی و اجتماعی ناشی می شد. مضایب عام و وحشتناک جنگ به حکومت شورواها و رهبری حزب آسوخت که با احکام خشک و نامعتبر دیکتاتوری پرولتاریا و بیوسالیسم باصطلاح علمی و پراکندن شعار اترناسیونالیسم پرولتری و تأسیس یک نهضت دنیایی کمونیسم که در دل کسی نمی گنجد و کسی را پروای آنها نیست نمی توان برین فاجعه عظمی فایز آمد و کشور را نجات داد. رهبری حزب خواره نابخوا دست از لجباج و فشارهای ایده نولوژیک برداشت و میدان را تا اندازه ای از برای ظهور سازگاریها و علایق فردی و اجتماعی باز کرد. از برکت همین آزادیها، ملل شوروی حول محور دفاع از کشور گرد آمدند و اشتراک منافع یافتند. رهبری حزب فرصت را غنیمت شمرد و جنگ را به جنگ میهنی بدل کرد و توده های مردم را از هر صنف و حرفه ای که بودند داوطلبانه به خدمت دفاع از کشور درآورد.

نتیجه همه این تحولات درونی شوروی منجر به معجزه ای شد و آن پیروزی در جنگ بود. از آن جهت اصجاز بود که مردم متفقاً در برابر عظمت بی سابقه شماید، از سنگ موم ساختند و راه پیروزی را هموار کردند. شاید جای تعجب و دریغ باشد که بشری و حکومتی چنان تجربه تاریخی و ذیقیمتی را اندوخته باشد و آن تجربه را در زمان صلح بکار نیاورد و باز از در ستیز ایده نولوژیک درآید و دلها را بیازارد و نظام را به سوی نیستی سوق دهد. بهر تقدیر شوروی بعد از جنگ به علل سیاسی و نظامی همان شوروی گوشه گیر و درمانده قبل از جنگ نبود بل ابرقدرتی شده بود. با اقماری از کشورهای اروپایی و مبشر نسابودی استعمار. این نکته را بر سبیل معترضه عرض می کنم در هیچ یک از جنگها نه سردش و نه گرمش و در هیچ یک

از کسادها و رکودهای اقتصادی از جمله در وقوع بحران بزرگ اقتصادی، مردم نه منفعتی و ذخالتی در بروز جنگها داشتند و نه دستی در اقتصاد و ظهور بحران. این کاپیتالیسم است که اقتصاد بحران زای لجام گسیخته را بر کل روابط و مصالح اجتماعی حاکم مطلق ساخته و مسبب ناسازگاریها شده و غلبه برین ناسازگاریها را مقتضی رویارویی ها و جنگها کرده است و برای «بازار گرمی» فلسفه ای برایش ساخته است که جامعه ای که جنگ نه بیند چون آب را کند گدیده می شود. کاپیتالیسم زیرکانه و محیلانه تمام

سیاستهای اقتصادی و نظامی سودجویانه خود را به حساب مصالح ملی می‌گذارد و خود را در پناه این مصالح ساختگی از خشم مردم محفوظ می‌دارد و عوارض بی‌شمار ضرر بارش را بر مردم تحمیل می‌کند.

در باب بی‌قراریها و عوارض ایده‌نولوژیک کمونیسم قریباً صحبت خواهم کرد.

برگردیم به دوره جنگ سرد. بعد از جنگ بر عده کشورهای کمونیستی به تدریج افزوده شد، کشورهایی چون چین و ویتنام و کوبا از طرق انقلابات داخلی به قید نظام کمونیستی درآمدند و هم از حیث وسعت خاک و هم از جهت جمعیت جبهه شرق را موقتاً تقویت کردند. چنان می‌نمود بین قوای شرق و غرب تعادلی برقرار شده است. ولی واقعیت امر غیر از این بود. کمونیسم قبل از حاکمیت برین کشورها در درون جوامع آنها پرورش نیافته و رشد نکرده بود و لاجرم مردم به خصوصیات کمونیسم خو نگرفته و با آن همساز نشده بودند. کمونیسم بقر و بزرور قدرت رسیده بود. اگوست کنت فیلسوف بزرگ و بنیانگذار علم الاجتماع که متعلق به یک نسل قبل از مارکس بود جمله معروفی دارد که باید آویزه گوش کرد. می‌گوید:

احوال مدنیت را که عبارتند از اشخاص و هیأت خانواده و هیأت اجتماعیه به قوه جبریه نمی‌توان تغییر داد (به نقل از سیر حکمت در اروپا). نه مارکسیسم و نه لینینیسم به این مطلب بسیار مهم اجتماعی که مرز تحول تاریخی در آن نهفته است توجه نکرد و ساختار جامعه را صرفاً از وجهه منظور خود تعریف و تبیین می‌نمود. اشتباه تاریخی بس مخاطره‌آمیز است. ملل جوامع «کمونیست شده» از وعده‌های مارکسیسم و لینینیسم که از رهایی بندهای استعمار و حاکمیت ملی و رونق و رفاه زندگی خبرها می‌داد چیزی ندیدند و بر خلاف آن وعده‌ها خود را در چنبره فقر عمومی و زندگانی یکنواخت کسل کننده و فرمانهای خشک ایده‌نولوژیک که ریشه علایق و ارزشها را می‌خشکاند، محصور دیدند.

جدائی راه چین و شوروی

با توجه به همه نکات مذکور معلوم بود در جوامعی مانند چین و شوروی که سوابق فرهنگی مختلفی داشتند کمونیسم بی‌کسان نمی‌توانست حکومت کند و الگوی شوروی قابل تممیم نبود. چین پس از چند سال تقلید از الگوی سوسیالیستی شوروی

به آشتی‌های عظیم اجتماعی و اقتصادی گرفتار آمد و به دشمن خطرناک شوروی مبدل شد و شکافی عمیق در جبهه شرق بوجود آورد. بدون زمینه تاریخی و با جعل تئوری نه جامعه استواری می‌توان ساخت و نه اتحادی بین چنان جوامعی امکان‌پذیر است. چین که از تقلید الگوی صنعتی کردن سوسیالیستی طرفی نبسته بود راه توسعه کمونهای روستائی را به عنوان بسط و تحکیم کمونیسم چین برگزید و این طریق را همراه با تبلیغات فراوان به «جهش بزرگ» Great leap forward موسوم ساخت. اما اسب جهش پایش در گل ماند و از حرکت باز ایستاد و این بار رهبری حزب در سال ۱۹۶۵ بساط پر و سر و همدای انقلاب فرهنگی راه براه انداخت. تئوری خود ساخته این انقلاب برین اساس جعل شده بود که ضد انقلابیون از بورژوا مسلک‌ها و باقیمانده‌های رژیم گذشته در کار انقلاب اخلال می‌کنند و تصفیه و امحاء آنان راه را برای پیشرفت کمونیسم هموار خواهند ساخت. و جزو مشخصه انقلاب فرهنگی عبارت بود از هواخواهی تعصب‌آمیز از دستگاه رهبری حزب و تصفیه روشنفکران و هرج و مرج اقتصادی. این انقلاب هم کامیاب نشد و رهبری تازه چین بتدریج

TANDOR

تندور



تندور ۲ تا شش!

شما را به دیدار از آخرین دستاوردهای خود در فروشگاه‌های تندور دعوت می‌کنیم.

شماره ۱: ملاصدرا، شیراز جنوبی، شماره ۷۵، تلفن: ۸۵۳۳۰۶۴
شماره ۲: میرداماد، بین میدان مادر و شریعتی، شماره ۲۹، تلفن: ۲۲۳۳۵۹۸

TANDOR

اختلاطی از کمونیسم و کاپیتالیسم را که هیچ وجه مشابهتی با کمونیسم موعود نداشت و وجهه نظر قرار داد که باید عاقبتش را دید. فاعتبروا یا اولی الایصار!!
 بدید باید عبرت نبود یا پد کور
 شنید باید پند و نگشت یا پد کور
 این نکته بامزه را هم بد نیست بشنوم که پندآموز است: چین، شوروی را بدور شدن از مبانی کمونیسم که آن را «کمونیسم بورژوازی» می نامید متهم می کرد و یکی از دلایل آن را لباس پوشیدن مردم و خصوصاً دولتمردان شوروی به سبک غربی برمی شمرد!! یوگسلاوی و رومانی و آلبانی هم هر یک بدلیل بروز ناسازگارهای ویژه خود از شوروی بریدند و مارکسیسم را پاره پاره کردند شوروی که وضع را متزلزل دید به دفاع برخاست و مدعی شد که کمونیسم یکی است اما راههای وصول بدان مختلف است!! این ادعا بیشتر به سرگرمی شباهت داشت تا به بیان حقیقتی. میدان اصلی جنگ سرد در اروپا بود که دو قوه هراس انگیز نظامی شرق و غرب بنام های «پیمان ورشو» و «سازمان پیمان اتلانتیک شمالی NATO» رو در روی هم صف آرایی کرده بودند. دو طرف جبهه برای حفظ برابری و توازن قدرتهای نظامی، مبالغ هنگفت غیر قابل تصویری صرف کردند که عملاً پایه های اقتصاد هر دو کشور جلودار یعنی ایالات متحده و شوروی را تضعیف ساخته بود. اتحاد غرب که متشکل از کشورهای سرمایه داری صنعتی بود منسجم تر و استوارتر از اتحاد شرق بود به اعتباری می توان گفت که بار اتحاد شرق فقط بدوش کشور شوروی سنگینی می کرد زیرا بدایلی که گفتیم کمونیسم نمی توانست اشتراک مناقعی نه بین افراد یک کشور و نه بین چند کشور بوجود آورد. چهار کشور اروپای مرکزی و شرقی که جبهه مقدم پیمان ورشو را تشکیل می دادند بیاجبار و بنا بر موازنه قدرتهای فاتح جنگ و نه به میل و خواست مردم به پیمان ورشو پیوسته بودند. سوسیالیسم این کشورها ثمره اشغال خاکشان توسط قوای شوروی بود و نه اقبال مردم. به همین دلیل اتحاد شرق همیشه در معرض مقاومت و مخالفت مردم قرار داشت. رهبری حزب کمونیست شوروی پس از فوت استالین بر آن شد اندکی به آزادیهای مدنی میدانی بدهد ولی این سیاست دامنه توقع ممالک متحده آقاری را توسعه داد و باعث قیام مردم کشورهای مجارستان و چکسلواکی علیه حکومتهای دست نشانده شد. شوروی پس از اندک مباحثاتی هر دو قیام را سرکوب کرد و بر وسعت دامنه نارضاییه ها افزود. بشر هر گاه که علم را کنار گذارده و ایده نولوژی

اعلامیه حقوق بشر اینک ملعبه خواستهای کاپیتالیسم شده و آنچه که منافقین ایجاب کند مراد آن را نقص می کنند

را ملاک تشخیص و عمل قرار داده خطاهای فاحشی را در قضاوت و در عمل مرتکب شده است. مارکس و انگلس در بحبوحه انقلابات سال ۱۸۴۸ اروپا که واجد جنبه استقلال طلبی ملل اروپا از یوغ امپراطوریه بود و در دورانی که آفتاب بخت سرمایه داری طلوع کرده بود بسابقه علایق ایده نولوژیک و انقلابی خویش و بدون التفات به واقعیات تاریخی مانیفست یا اعلامیه حزب کمونیست را انتشار دادند و در صدر اعلامیه با اطمینان خاطر تذکر دادند که «شیخ کمونیسم اروپا را فرا گرفته است». نارضایی مردم را با کمونیسم اشتباه کردند. دنیا بسوی بسط و گسترش کاپیتالیسم گام برمی داشت و نه کمونیسم.

کمونیسم اسباب بحث و جدل بود و نه عمل و پراتیک. شوروی به نوعی دیگر چهار این توهم ایده نولوژیک شد که با پیرویش در جنگ سند اصالت تاریخ کمونیسم را به صیحه رسانده و بایست دایره نفوذ کمونیسم را توسعه دهد. شوروی بدون توجه به عمق ناسازگارهای ساختاری کمونیسم و بی رغبتی مردم نسبت به این نظام دزین راه پرمخاطره گام گذارد و بر سستی نظام ناپایداز خود افزود. غرب در پی حفظ سیستم موجود بود و شوروی در پی تحمیل سوسیالیسم علمی یا مارکسیسم لنینیسم. غرب با آن سیاست فرقه تر می شد و شوروی با این سیاست تحلیل می رفت و لاغرتر می گردید. آمریکا از اتحاد با اروپا سود می برد ولی شوروی از اتحاد با کشورهای «بزرگ سوسیالیست شده» و برای بقا این اتحاد ضررهای هنگفت سیاسی و مالی می دید. شوروی که عملاً در میان کشورهای «برادر» تنها مانده و کباده کشی سوسیالیسم بین المللی را به عهده گرفته بود ناچار شد قوه مالی کشور را صرف هزینه های بی حساب و بی مصرف نظامی کند و در نتیجه اقتصاد نابسامانش را نابسامانتر نماید.

در دوران جنگ سرد جنگهای چندی به وقوع پیوست که آثار بد و ناگوار آن تا به امروز از میان نرفته است.

از آن جمله است حمله آمریکا به ویتنام و حمله

شوروی به افغانستان. جنگ ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۶۴) که در آن از عمل به هیچ وحشیگری فرو نگذارده بودند مایه نفرت عمومی جهان و خصوصاً مردم ایالات متحده از دولت آمریکا شد. به طوری که آمریکا اجباراً تن به خروج از ویتنام داد. کشور افغانستان نسبتاً آرام بود که کمونیستها کودتا کردند. شوروی در سیال ۱۹۷۹ به پشتیبانی این دولت کودتایی که توسط کودتای دیگری ساقط شده بود به دخالت نظامی درین کشور متوسل شد و

جستگی را که دوازده سال به طول انجامید به راه انداخت. شوروی سرانجام از افغانستان خارج شد اما عوارض نافرجام این جنگ تنها به تلفات سنگین جانی و مالی مردم افغان منحصر نشد. شاید بدتر از آن بروز جنگ تمام عیار داخلی بود که نزدیک پنجسال است ادامه دارد. این هر دو جنگ وجوه دیگری از رویاروییهای کاپیتالیسم و کمونیسم را در جنگ سرد نشان می دهد. در دهه ۱۹۸۰ آمریکا برای مقابله جدی تر با شوروی بر مبلغ هزینه های تحقیقی-نظامی خود (موضوع جنگ ستارگان) بسی افزود و چون اعتبارات داخلی کفاف این مخارج را نمی داد نرخ بهره را مصنوعاً و برخلاف عرف اقتصاد آزاد تا صدی هفده بالا برد و راه فرار سرمایه های اروپائی و ژاپنی را به سوی خود هموار ساخت. این اقدام آمریکا حجم سرمایه گذاری را در ژاپن و اروپای غربی به شدت تقلیل داد و فریاد شکایت دولتهای این کشورها را به آسمان رساند. آمریکا که کشور طبلکاری محسوب می شد پس از این جریان به بزرگترین بدهکار دنیا بدل شد. مبلغ این بدهکاری معادل ۵۰۰ میلیارد دلار بود. نکته مهم اینجاست که این مبلغ جابجایی سرمایه از خارج به آمریکا به علاوه مخارجی که شوروی در قبال این اقدام آمریکا به مصرف رسانده که حتماً مبلغش نباید کم بوده باشد، دود شد و به هوا رفت و مردم جز ضرر کمترین نصیبی از آن نبردند.

تشکیل احزاب چپ نما

دیگر از وقایع این ایام این بود که برای مقابله با کمونیسم، کشورهای سرمایه داری اجازه دادند که انواع احزاب چپ و راست از دموکراتیک و لیبرال سوسیالیست و کارگری که ریشه در کاپیتالیسم داشتند تأسیس شوند و آنها که سابقه ای دارند به حاکمیت برسند یا در حاکمیت شریک شوند. چپ نمایی بعضی ازین احزاب چون حزب کارگر انگلیس درین میان جلب توجه بیشتری می نماید. یکی از بندهای اساسنامه این حزب مشعر بر دولتی کردن اقتصاد و صنایع مملکت است. حزب کارگر در مدتی که بر سر

کار بود بسیاری از صنایع انگلیس را ملی کرد و همان هنگام یک روزنامه انگلیسی به طعنه نوشت، سرمایه‌داری آن اندازه تنگ نظر نیست که صنایع ناسودآور خود را به دولت واگذار نماید!! احزاب در انحراف افکار عمومی چه به سود کاپیتالیسم و چه به سود کمونیسم نقش بس مهمی ایفا می‌کردند. در دو کشور فرانسه و ایتالیا احزاب کمونیستی به پیشرفت و توسعه زیادی نایل شدند به طوری که در فرانسه چند بار در حکومت شرکت کردند. ایده‌نولوژی سیاسی که اسباب و ابزار کار تبلیغاتی احزاب و دولتهاست و طیفه‌اش اینست که اذهان را چنان در عوالم مقاصد و نیات سیاسی خود مقید سازد که آدمی ناممکن را ممکن و نادرست را درست پندارد و برای حصول به ناممکن‌ها و نادرست‌ها به مبارزه برخیزد. به همین دلیل پس از آنکه آنها از آسیا افتاد و جنگ سرد و به همراهش کارزار ایده‌نولوژیک رو به خاموشی نهاد مردم به هوش آمدند و گذشته را محکوم ساختند و انتخاب راهی مستقل از ایده‌نولوژیها را پیشنهاد همت کرده‌اند. ما درین باره باز هم سخن خواهیم گفت. اما کارزار آفت و خیزهای سیاسی و نظامی و اقتصادی پنجاه سال جنگ سرد کشور شوروا را که از درون ناسازگار و ناپایدار بود از نفس انداخت. کمونیسم دو عمل توانست مردم جمهوریه را حول ایده‌نولوژی و مباحثار معیوب سیاسی اقتصادیش گرد آورد و باب ترقی‌بازآوری اجتماعی را بر روی جامعه بگشاید. امحاء مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و دولتی کردن اقتصاد باعث شده بود تقسیم طبیعی کار که از اصول ساختاری جامعه به شمار می‌آید در کشور شوروا از ریشه بخشکد و رشد نکند. این بیماری علاج ناپذیر سازمانی رشته منافع مشترک بین مردم هر جمهوری و بین جماهیر را بکلی بریده بود و جایی برای بروز علائق فردی و اجتماعی باقی نگذاشته بود. علاوه برینها او امر و نواهی ایده‌نولوژیک چه در زمینه ذوقیات و چه در زمینه عرفیات بکلی پر و بال آزادیها و استعدادها را شکسته و مردم را دلنگ و کسل کرده بود. قوای گریز از مرکز اجتماعی چنان پایه‌های حاکمیت مطلقه کمونیستی را بلرزه درآورده بود. که ادامه حیاتش ناممکن می‌نمود. این درس تاریخ است که تکامل جوامع بشری از ورای علائق بی‌پایه و ایده‌نولوژیها و خودسریها و هنگامه‌های تبلیغاتی به سیر خود ادامه می‌دهد و خواه و ناخواه موانع سد پیشرفت را از میان بر می‌دارد و روش تغییر ناپذیر خود را می‌نمایاند. بر همین اساس جامعه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در تار و پود ناسازگارهای ساختاری و سازمانی در هم پیچیده شده و گرفتار آمده بود شیرازه وجودش از هم گسیخت و نام کشور شورواها از جغرافیای سیاسی

جهان سترده شد. این واقعه تاریخی به دوره جنگ سرد پایان داد. عجب آنکه متعاقب این واقعه کمتر کسی انگشت حسرت به دندان گزید؛ گرچه حیرت بر حیرت افزود. اگر منطلقاً به این حادثه بنگریم درمی‌یابیم که این تراژدی چندان جای حیرت و حسرت هم نداشت زیرا حاکمیت جز اطاعت محض از بوروکراسی چیزی به مردم نداده بود که خفتدانش مله‌ت تأسف گردد و جماهیر متحده سابق چیزی از دست نداده بود جز بوغ اتحاد اجباری که فوز عظیمی بود و جای شکرگزاری داشت. پس ازین حادثه تاریخی اکثر مردم جهان هنوز امید می‌در دل می‌پروراندند که شاید سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی با سازگاریها ملازم گردد و روابط جهانی براساس روابط متعادل و آشتی‌جویانه طراحی و پی‌ریزی گردد و اندکی از زخمهای اجتماعی التیام پذیرد. اما گویی این آرزوی خامی بود. پنج سالی از جنگ سرد می‌گذرد و برخلاف انتظار عمومی زندگانی مردم حتی در ممالک پیشرفته صنعتی از بد بدتر شده است. خالی شدن میدان از رقیب فرصت کم‌نظیری به اقتصاد آزاد داده است تا گردن بکشد و دنیا را معرض تاخت و تاز رقابت اقتصادی نماید و به نام مصالح

مردم، مردم را از همان امتیازات مکسبیه دوران خدمت محروم سازد. شگردی مبحیلانه است. کاپیتالیسم که با اقتصاد لجام گسیخته باصطلاح آزدادش دولتها را بین پنجاه تا صد و پنجاه درصد ارزش محصول ناخالص داخلی GDP بدهکار نموده و مبلغ کسر بودجه‌های دولتی را به میزان زیادی ترقی داده و ارزش برابری ارزها را بی‌ثبات کرده و بی‌کاری را به جای کار به ارمغان آورده حالا مردم را از تبعات کرده‌های خود بنیم می‌دهد و به آرامش می‌خواند. علت اساس افزایش کسر بودجه‌ها و بدهکاریهای دولتی، رکودهای پی‌در پی اقتصادی است و این فقره از جمله بیماریهای بسی‌درمان کاپیتالیسم محسوب می‌گردد. دول سرمایه‌داری به عنوان مصالح عمومی و اجتماعی

توان این نابسامانی را هم از مردم می‌گیرد!!! اما مردم در قبال تجاوزات به حقوق مسلم خود اینک ایستاده‌اند و به معاذیری از قبیل «اقتصاد بازار» و «الحاق به بازار و پول واحد» واقعی نمی‌گذارند. هر کس با چشم عقل به مسائل و مشکلات بنگرد و حب و بغض را کنار بگذارد به سهولت درمی‌یابد که نه پول و بازار واحد اروپا و نه موافقتنامه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی NAFTA و نه جهانی کردن اقتصاد و نه سازمان همکاریهای اقتصادی OECD و نه سازمان تجارت جهانی WTO و نه «لیبرالیزه» کردن امور مالی و تجاری و نه کاستن از کسر بودجه‌ها و بدهی‌های دولتی هیچ یک هدئی برای بهبود و آسایش زندگی مردم و سازگار کردن روابط ساختاری جوامع ندارد. هدف فقط یک چیز است و آن تشدید رقابت دنیایی و فزونه‌تر کردن شرکتها و مخصوصاً شرکتهای بین‌المللی. اینک اعلامیه حقوق بشر ملعبه خواستهای کاپیتالیسم شده است و آنجا که منافع ایجاب کند مواد آنرا نقض می‌کند و این فقره را مانند سایر سیاستهای خود به حساب مصالح اقتصاد آزاد می‌گذارد و تبعاتش را بر مردم تحمیل می‌کند. حق کار و شرایط منصفانه و رضایت بخش کار و حق دریافت

آهن ترک

تجه‌کننده آهن آلات صنعتی و ساختمانی و
آلیاژی ورق-لوله-میله‌گرد (C.K) و M.O 40
سمانته و استیل و S.P.K و انواع لوله‌های مانسپمال

میدان محمدیه-کوچه شهید معظم-کوچه فریب در
طابقی معنی باسی-پلاک ۱ تلفن: ۵۶۱۱۵۰۷

جی اف ام الکترونیک

واردات، تهیه، توزیع تدارکات قطعات
الکترونیک و کامپیوتر

خیابان جمهوری، بعد از پل حافظ، پاساژ عباسیان،
طبقه دوم، پلاک ۱۲
تلفن: ۶۴۹۹۸۳۴-۶۴۵۲۷۲۲ فاکس: ۶۷۵۷۲۱

بورس آهن رضوی

تهیه و توزیع ورقهای صنعتی و ساختمانی

تلفن: ۷۴۴۵۲۸۷-۷۴۴۷۱۹۴
موبایل: ۰۹۱۱۲۱۱۰۶۱۲

مزد منصفانه موافق با شئون انسانی و حق تشکیل اتحادیه و دفاع از منافع صنفی برای هر متقاضی کار و برای هر کارگر و مستخدم در بندهای سه گانه ماده بیست و سوم اعلامیه حقوق بشر بوضوح تمام آمده است. اما هیچ یک از مفاد این ماده امروز مورد اجتنای اقتصاد آزاد نیست. حق کار به حق و فرهنگ نیکاری مبدل شده و بیکاران اگر شغلی بیابند شغلی نابکار و موقتی و بیفایده است و مزدش ناچیز. در آمریکا می گویند مقررات

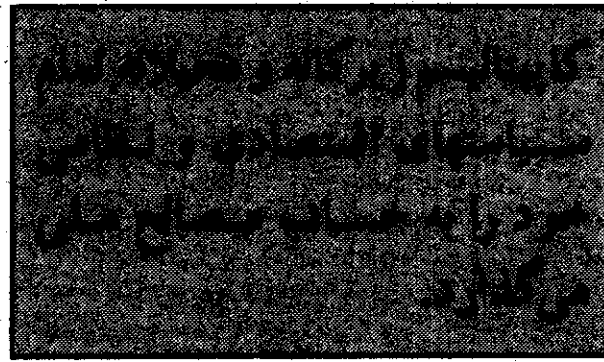
استخدامی و حمایتی را انعطاف پذیر Flexible کرده اند تا استخدام و اخراج و تعیین مزد بدون دردسر صورت بگیرد. خودشان این بی قانونی را به عبارت "Hire and fire" موسوم ساخته اند! چنانست صفت آزاد دیکتاتور منصفانه اقتصاد کاپیتالیستی.

پیشگامان مبارزه با اتحادیه های کارگری

کنفرانس ملل متحد برای تجارت و پیشرفت UNCTAD درین باره مطلبی دارد که به اختصار ذکر می کنیم. کنفرانس در گزارش سال ۱۹۹۵ خود تصریح می کند که انعطاف پذیر کردن مقررات استخدامی چاره مشکل نیست. زیرا شغل هائی که در نتیجه انعطاف پذیری بوجود می آید شغل هایی با مزدهای ناچیز است و چنین شغل ها را باید در شمار بیکاری پنهان Disguised unemployment محسوب نمود. اگر حجم واقعی بیکاری را مجموع بیکاری پنهان و بیکاری آشکار بدانیم (که چنین هم هست) آنگاه می بینیم ارقام حجم واقعی بیکاری مخصوصاً در آمریکا و ژاپن به مراتب بیش از اقلیمی است که محاسبه و اعلام شده است.

به موجب همان گزارش در ژاپن بازآوری کشاورزی بسیار پایین تر از باآوری صنعتی است. و به همین دلیل دولت به بخش کشاورزی کمک های عمده ای می رساند و کشاورزان را در قبل واردات حمایت می کند. این کمک و حمایت دولتی با آنکه بر درآمد کشاورزان افزوده ولی ارتباط بین اشتغال و نوسانات تقاضای مؤثر را از میان برده و به اشتغال در بخش کشاورزی خصوصیت بیکاری پنهان داده است. در آمریکا برخلاف ژاپن وجه مشخصه بیکاری پنهان پائین بودن پایه مزد هاست. جدول ذیل که از همان گزارش نقل شده در نرخ محاسبه شده «دولتی» و «واقعی» بیکاری را در چند کشور OECD در سال ۱۹۸۹ نشان می دهد.

کشور	نرخ واقعی	نرخ محاسبه شده
ایالات متحده	۱۱/۵	۶/۲
ژاپن	۱۳/۳	۲/۸



ششم ژوئیه و یکی در مجله قارن افزوز دیدم که هر یک بوجهی آشفتنگی و پریشانی اوضاع و سرگشتگی و بلاتکلیفی مردم را مورد بررسی قرار داده است. فعلاً بذکر خلاصه ای از مقاله روزنامه مذکور اکتفا می کنیم، مجله را می گذارم برای بعد: روزنامه تحت عنوان «در سراسر دنیا احزاب مشهور دموکراتیک بنا نظم نوین جهانی درافتاده اند.» از جمله چنین می نویسد «احزاب دیرپای بدون رقیب چون حزب کنگره هندوستان و حزب

لیبرال دموکرات ژاپن و حزب دموکرات مسیحی ایتالیا از طر فدارانشان کاسته شده است. رأی دهندگان در جستجوی راه حلهایی می باشند که با مقتضایات پس از جنگ سرد تناسب داشته باشد. شکست این احزاب ظرف چند سال اخیر یا به سبب فساد درونی آنها بوده یا به سبب ناتوانی در درک واقعیات تازه بوده است. مردم در سراسر دنیا در جستجوی ارزشها و هویت های تازه اند و خواسته های آنان از جمله مفاهیمی هستند که از تصادم آراء و ایده تئولوژی های رایج قابل تمییز و استخراج باشد. مشکل عمومی در ژاپن و آمریکا و حتی اروپا آنست که مردم چگونه با جامعه سازگار شوند و خویشانش خویش را باز یابند. تصور این که یک حزب سیاسی بتواند راه های حل مشکلات را بیابد و ارائه کند عاقلانه و باب روز نتواند بود. در اروپای غربی احزابی که مدتهاست عنان حکومت را در دست دارند روزهای سختی را می گذرانند. در ایتالیا اشخاص تازه و افکار نوی بوجود آمده است. در فرانسه بحرانی پر خروش و خروش در جریانست و در آلمان فقط نفوذ نمایان صدراعظم کوهل است که تحول را به تأخیر انداخته. نظر سنجی های سی ساله اخیر نشان می دهد که درجه محبوبیت سیاستمداران این کشور صدی پنجاه تنزل یافته است. در ژاپن مردم از احزاب سلب اعتماد کرده رأی سفید به صندوقها می ریزند. در انتخابات ماه دسامبر شهرداری شهر تسوکوبا Tsukuba شمار آراء سفید از شمار آراء برنده انتخابات بیشتر بود. تکنولوژی از سیاست تندتر حرکت می کند. گویی پایان جنگ سرد تیرهوایی را از بند رها ساخته و به جان سیاست های خارجی انداخته است. پایان جنگ سرد راه را برای تحقیقات جنائی گشود: جولینو آندره نوتی Giulio Andreotti که هفت بار به مقام نخست وزیر رسید و محور اصلی حزب دموکرات مسیحی بود حزبی که مدت پنجاه سال مستقلاً یا به شراکت حکومت کرده به اتهام زد و بست با منافیاهای سیسیلی و همدستی در قتل یک روزنامه نویس سیاسی تحت محاکمه قرار دارد. در ژاپن شین کامه مورا Shin Komemura بانی و پدر

آلمان	۸/۴	۷/۷
فرانسه	۱۰/۷	۱۰/۷
انگلستان	۱۳/۲	۱۰/۵

بحث گزارش بسیار مفصل است، برای رعایت اختصار به همان اندازه اکتفا کردم. چنانکه از جدول دیده می شود وضع بیکاری در ژاپن به مراتب بدتر از آنست که معروف شده است. درباره حق تأسیس اتحادیه ها و پیوستن بدانها باید گفت این حقوق هم به تبع وضع موجود بکلی رنگ باخته است. شرکتها تا جانی که منافعشان ایجاب کند کارگران سندیکایی را استخدام نمی کنند. در آمریکا در حدود صدی شانزده کارگران عضو اتحادیه ها می باشند و این نرخ سیر نزولی می یخاید. جالب اینجاست که دولتها و مخصوصاً دول انگلستان و آمریکا خود جلودار مبارزه با اتحادیه های کارگری هستند و برای سودجویی کاپیتالیسم آنرا لازم می شمارند. خصوصیات منلی دولتها که یادگار ظهور بورژوازی و محور تئودالیسم است رفته رفته رنگ می یازد و به تبعیت از الزامات اقتصاد جهانی درمی آید. شمشر آخته اقتصاد جهانی پر سر ویر و خودی هر دو فرود می آید. کاپیتالیسم هلث وجودی خود را از دست داده است.

با همه این احوال اقتصاد آزاد با آن ساختار ناسازگارش و با آن عملکرد ناموفق اجتماعیش کز و فری می کند و از نظم نوین جهانی دم می زند. نظم یعنی قانونمندی و سازگاری ارتباطات و این چیزست که اقتصاد آزاد چون کفر، به زبان آوردنش را هم گناه کبیره می شمارد.

سرکشی اقتصاد آزاد منجالی برای سازگاری و فرصتی برای نظم جهانی باقی نگذاشته است. همه مصالح و مفاهیم اقتصاد آزاد اصولاً ضد نظم و پایداری می باشند و یکن علیه دیگری سر بر می دارد.

از بی نظمی، نظمی بوجود نمی آید. خوبست بدانیم که حامیان اقتصاد آزاد و میشرین نظم نوین جهانی نیز باین بی قراریها پی برده اند ولی علائق ایده تئولوژیک آنان را از شناخت مسأله باز داشته است. در مقاله یکی در روزنامه لویس آنجلس تایمز مورخ

و نه هوسهای فلان و بهمان. ایده‌نولوژی، به همین دلیل خلاف و تضادی را در آن ساختمان مقامی نیست و جای شکوه و شکایتی نه. مباد که این ساختار را مخمل آزادی بر شمارند آزادی مطلوب و ماندگار ضرورتاً با سازگاریها ملازمه دارد و آن آزادی که ملنزم رقابتها و نابرابریهاست فایده‌اش منحصر به رقابت است. اعم از رقابت اقتصادی و رقابتی جاه و مقام. نه آنکه تصور رود که نعم البدل اقتصاد آزاد اقتصاد دولتی باشد که این اقتصاد پس بی‌قراتر و ناسازگارتر و نابارآورتر از اقتصاد آزاد است. اما سرانجام آنکه حق با بشر است که جزء و کل جامعه ساخته و پرداخته اوست و هنوست که جامعه را بسوی آشتی سازمانی یعنی کمال اخلاقی ره‌نمونی می‌نماید و کسانتها و بی‌قراریها و سرگشتگی‌ها را به تاریخ می‌سپارد و اگر حمل بر کزات نشود آنچه را که شاعر آرزو می‌کرد جامعه عمل می‌پوشاند.

گریر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

عوارض نامیمون و مخزب بکه‌تازی تکنولوژی و رقابت است. وی ندانسته یا فراموش کرده است که سرکشی‌های اقتصاد آزاد که عین سیاست اوست تکنولوژی را به پیش می‌راند. او نیز چنان رود که می‌راند او راه سیاست و لجام گسیختگی تکنولوژیکی همدست یکدیگر شده‌اند و یکی دیگری را پشتیبان.

اما اعاده اعتدال طبیعی در جامعه بشری و پایان دادن به بی‌قراریها و رنج‌ها و سرگشتگی‌ها جز با توسل به علم میسر نتواند بود. بستگی‌ها و امیال و هوسها و خب و بغض‌ها جانی در گذرگاه علم ندارند. اصالت فرد یا اصالت اجتماع هیچ یک اصالت علمی و معرفت‌شناسی Epistemologic ندارد و هر دو با ساختار و سازمان سیستمی جامعه بیگانه‌اند و اگر پاییده‌اند، عصری و دوره‌ای دارند و تغییر می‌یابند. جامعه یک مجموعه زنده است و موقعی بوجه عادی انجام وظیفه می‌نماید و کارکرد مفیدش به حد مطلوب می‌رسد که بین اجزاء آن از خورد و کلان-دولت و مردم-اقتصادی و غیراقتصادی-ارتباط سازگار ساختاری برقرار شده باشد. هر جزء صاحب حق و شخصیتی است و کل اجتماعی هم دارای حق و شخصیتی. همداستانی این شخصیت‌ها و حقوقها یعنی ارتباط

مستعاون بین اجزاء و بین ارزشهای گوناگون اجزاء و ارزش‌های کل اجتماعی (که غالباً دولتها خود را حافظ آن ارزشها می‌دانند) معیار انجام وظیفه درست و مطلوب جامعه است. حدود و نحوه این ارتباطات را ساختمان یک مدل ترکیبی جامعه که پایگاه علمی و متدولوژیک داشته باشد مشخص و معین می‌سازد و نه امیال این و آن

حزب لیبرال دموکرات-که سی و هشت سال حاکم بود-بجرم اخاذی و فرار از پرداخت مالیات توقیف شد. اجل مهلتش نداد، و خودش با پرونده‌اش در زیر خاک مدفون شد. حوادث و رویدادها باعث ضعف و فرسودگی بسیاری اجزاب پرفوذ شده است، ولی عاقبت این اوضاع خود سنوال برانگیز است. عده‌ای می‌گویند چون جریانات سیاسی را به موقع تصفیه و اصلاح نکردند فساد به درون اجزاب و حاکمیت‌ها راه یافت، عده دیگر برآند که هر شکوفه امیدی که بر اثر فروریختن نظام کهنه در دلها بشکفتد عینرش کوتاه است و حاصل این دگرگونیها بجز تشدید شک و شبهه‌های سیاسی و افزونی بی‌ثباتی سیاسی و روی کارآمدن دولتهای بی‌تجربه و بی‌خاصیت چیزی دیگر نتواند بود. دامنه این تغییرات و حوادث تا بکجا کشیده خواهد شد نامعلوم است. گویی در دوره‌ای زنگدانی می‌کنیم که طی مراحل اجتماعی را درک نمی‌کنیم. خطر بزرگ (کمونیسم) از میان رفته اینک مسأله مهم چگونگی همبستگی ماست که پاسخ بدان هم مشکل است! در سی چهل سال پیش که در بانکهای مرکزی هر اونس طلا معادل با ۳۵ دلار معامله و پولهای عمده جهان با دلار تسعیر می‌شد و نوسانات ارزشها نسبت به دلار ۲/۵ ± درصد معین شده بود نویسنده و محقق در جهان سرمایه‌داری باین گونه مطالب نگران کننده و شکوه‌آمیز نمی‌پرداخت و چیزی از بی‌قراری جهان و سرگشتگی مردم از قلم و زبان آنان جاری نمی‌گردید. آن اجزاب که از فساد آنها صحبت می‌کنند ساخته و پرداخته کاپیتالیسم بودند که پس از جنگ سرد از کار افتادند و جذابیت خود را از دست دادند.

مفاهیم سرمایه‌داری چون برناسازگاریها استوارند ذاتاً ممد فسادند و اجزاب را هم به فساد مبتلا می‌سازند. بحث درین باره همان حکایت مثنوی هفتاد من کاغذ است. نویسنده مقاله از سر تنگدلی می‌نویسد سیاست از تکنولوژی عقب مانده است که منظورش



شرکت فرآورده‌های فلزی

ایمن سوله

طرح- محاسبه و اجرای انواع
سازه‌های فولادی سوله
پل هوایی و زمینی
اسکلت پیش ساخته

مطابق با استانداردهای بین‌المللی

تلفن و فاکس دفتر مرکزی تهران

۸۵۰۷۸۱-۸۴۸۱۲۷

اقتصادی



راهنما



(ترانس ایر سابق)

آژانس مسافرتی و توریستی

عمومی

تاسیس ۱۳۵۵

صدور بلیت داخلی و خارجی

تحويل بلیت خارجی در محل شما

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قره‌نی ۲۲۶ کدپستی ۱۵۸۱۵
صندوق پستی ۳۱۶۴ تلفن: ۴-۸۹۱۱۹۱ فاکس: ۸۸۹۲۷۹۱